شیرازه

حدومرز نظامی‌گری آمریکا

شرق: در تاریخ معاصر جهان ردی پررنگ از نظامی‌گری آمریکا در کشورهای مختلف دیده می‌شود و تحلیل‌های مختلفی درباره دلایل و مواهب نظامی‌گری برای آمریکا مطرح بوده است. مداخله نظامی آمریکا به‌ویژه در پی جنگ جهانی دوم، نه‌تنها موجب توسعه مساحت این کشور از اقیانوس آتلانتیک تا اقیانوس آرام شد، بلکه دستاوردهای اقتصادی غیرارضی برون‌مرزی‌ای را نیز برایش فراهم کرد. اما اینکه چرا دولت‌های مختلف آمریکا در برهه‌های مختلف از نظامی‌گری استفاده کرده‌اند، پرسشی است که تنها یک پاسخ نمی‌توان برایش متصور شد. کتاب «اقتصاد سیاسی نظامی‌گری آمریکا» نوشته اسماعیل حسین‌زاده که با ترجمه پرویز امیدوار توسط نشر نی به فارسی منتشر شده، در پی پاسخ به این مسئله است که جنگ چه ضرورت و مواهبی برای آمریکا داشته است.

نویسنده کتاب تأکید دارد تردیدی نیست که دستاوردهای اقتصادی آمریکا در ایجاد دوره دیرپای توسعه اقتصادی این کشور پس از جنگ جهانی دوم دخیل بوده‌اند؛ اعم از اینکه این دستاوردها از راه اعمال سیاست امپریالیسم به‌اصطلاح خوش‌خیم کسب شده باشد یا از راه ترکیبی از عملیات نظامی آشکار و پنهانی سرنگون‌کردن دولت‌های منتخب مردم. در بین سال‌های ۱۹۵۰ تا ۱۹۷۰ میلادی، تولید ناخالص ملی واقعی -یعنی پس از تعدیل به میزان نرخ تورم- در آمریکا بیش از دو برابر شد و درآمد واقعی سرمایه‌داران و کارگران نیز به همین نسبت افزایش یافت. تا سال‌های آغازین دهه ۱۹۷۰ تهیدستی کاهشی قابل ملاحظه یافته بود و در کل مردم آمریکا از آن اندازه از امنیت اقتصادی و وسایل رفاه بهره‌مند شده بودند که در سه دهه پیش‌تر ناممکن به نظر می‌رسید.

نویسنده کتاب می‌گوید به نظر می‌رسد که در دهه‌های اخیر، به‌ویژه در جهان پس از جنگ سرد، الگوی دستاوردهای اقتصادی ناشی از عملیات نظامی امپریالیستی تا اندازه‌ای دگرگون شده باشد. صرف‌نظر از مسائل اخلاقی، در دوران پسا جنگ سرد عصر ما اردوکشی‌ها و عملیات نظامی آمریکا حتی به دلایل اقتصادی امپریالیستی نیز قابل توجیه نیست. البته امروز ترامپ آشکارا از ضرورت به دست آوردن منافع اقتصادی آمریکا حتی به قیمت مداخله مستقیم در کشوری همچون ونزوئلا صحبت می‌کند یا ابایی از این ندارد که برای همین مسئله ساختار ناتو را به چالش بکشد و با شرکای اروپایی‌اش به اختلافی جدی برسد. اما به‌طور کلی، استدلال نویسنده این است که تشدید توسعه‌طلبی‌ها و تازش‌های نظامی آمریکا رفته‌رفته پرهزینه‌تر و از دیدگاه منافع ملی طفیلی‌وارتر و کمرشکن شده است.

کتاب در فصل ششم نشان می‌دهد که حتی این ادعای رایج که انگیزه عمده این توسعه‌طلبی‌ها و تازش‌ها، ملاحظات مربوط به سوخت‌های فسیلی است، هرچه بیشتر زیر سؤال رفته است و جای شگفتی نیست که توجیهات رسمی مربوط به این عملیات نظامی دائما پرابهام‌تر و مشکوک‌تر جلوه می‌کند؛ توجیه‌هایی همچون ملاحظات نوع‌دوستانه، قاچاق بین‌المللی مواد مخدر، تروریسم جهانی و آرمان دموکراتیک.

بر این اساس، این پرسش مطرح می‌شود که اگر الگو یا تجربه امپریالیسم اقتصادی یا کلاسیک بیانگر علت تشدید تازش‌های نظامی آمریکا در سال‌های اخیر نیست، این تاخت‌وتازها را چگونه می‌توان توضیح داد؟ نیروی محرکه توسعه‌طلبی‌ها، تازش‌ها و عملیات نظامی آمریکا چیست؟

کتاب «اقتصاد سیاسی نظامی‌گری آمریکا» بی‌آنکه منکر نقش‌های چندگانه جنگ برای آمریکا باشد، به نیروی تعیین‌کننده‌تر یا کلیدی‌تری اشاره دارد که سوق‌دهنده مبارزه برای پیشبرد جنگ و نظامی‌گری است؛ یعنی بهره‌برداران پرنفوذ از توسعه نظامی و منافع جنگ، با همان مجتمع نظامی-صنعتی و نیز صاحب‌نفوذان دیگری که نفع مسلم‌شان در کسب‌وکار جنگ و توسعه نظامی‌گری است. کتاب ضمن استنتاج از چندین نظریه و گزارش تجربی درباره امپریالیسم و نظامی‌گری، تمایز روشنی قائل می‌شود بین امپریالیسم کلاسیک یا اقتصادی از یک سو و امپریالیسم ارتش‌سالارانه، پرهزینه یا انگلی از سوی دیگر: «امپریالیسم انگلی ارتش‌سالارانه از نظر تاریخی تقریبا همواره در مراحل بالاتری از امپریالیسم اقتصادی یا کلاسیک به ظهور می‌رسد: بدین‌ترتیب که وابستگی طولانی به قدرت نظامی برای کسب دستاوردهای اقتصادی، ارضی یا ژئوپلیتیکی، به تدریج پویایی‌ای را به وجود می‌آورد که از بطن آن یک دستگاه عریض و طویل نظامی یا تمایل به جاودان‌شدن بیرون می‌آید؛ دستگاهی که خود به یک امپراتوری نظامی دیوان‌سالار تحول می‌یابد». کتاب می‌گوید نیروی نظامی که در معنای کلاسیک امپریالیسم معمولا وسیله‌ای برای کسب دستاوردهای اقتصادی، ارضی و ژئوپلیتیکی است، در امپریالیسم انگلی تبدیل به هدف می‌شود. در نتیجه در امپریالیسم انگلی، در بیشتر موارد، انگیزه ماجراجویی‌های نظامی برون‌مرزی لزوما تمایل به افزایش ثروت امپراتوری نیست، بلکه انگیزه تمایل به تخصیص بخش اعظم ثروت و خزانه کشور به دستگاه نظامی است. در این‌گونه مراحل است که عملیات نظامی برون‌مرزی به طفیلی‌گری و به هدررفتن منابع مالی یا اقتصادی می‌گراید. به همین ترتیب دستگاه نظامی آمریکا ضمن عریض و طویل‌ترشدن از نظر کیفیت و خصوصیت نیز دگرگون شده است: «این دستگاه دیگر صرفا وسیله‌ای برای رسیدن به اهداف اقتصادی و ژئوپلیتیکی نیست، بلکه بسا که خود تبدیل به هدف شده است. در نتیجه، انگیزه بالاگرفتن ارتش‌سالاری سیاست خارجی آمریکا در سال‌های اخیر، چندان محصول امر کلی و ناملموس منافع ملی یا منافع شرکت‌های عظیم نفتی نیست، بلکه محصول منافع ویژه‌دار و دسته‌ای صاحب‌نفوذ در مجتمع نظامی-صنعتی و به قصد توجیه اختصاص بخش اعظم بودجه ملی به پنتاگون است. درواقع، همان‌گونه که در فصل هشتم دفتر حاضر نشان داده شده است، دیگر بیشتر شرکت‌های فراملیتی غیرنظامی ازجمله شرکت‌های نفتی، ماجراجویی‌های نظامی آمریکا را به نفع خود نمی‌دانند». در نتیجه وقتی از این منظر به موضوع نگاه کنیم، می‌بینیم تمایلات نظامی به جنگ‌های برون‌مرزی انگیزه‌های دیگری دارد: مطالبه اختصاص منابع مالی در داخل کشور، استراتژی زیرکانه و نابکاران برای توزیع مجدد منابع ملی به سود توانگران، کاستن از بودجه مصارف عمومی زیرساخت اجتماعی-اقتصادی و به قهقرا بردن اصلاحات مترتب بر پیمان نوین روزولت با مردم آمریکا از طریق افزایش هزینه‌های نظامی.

کتاب به‌جز مقدمه، از نُه فصل با این عناوین تشکیل شده است: «غول نظامی-صنعتی: یک امپراتوری قائم به ذات»، «نظامی‌گری‌های امپریالیستی: گذشته و حال»، «بالاگرفتن نظامی‌گری در آمریکا»، «دستاویز منافع ملی»، «در پس قضیه حمله به عراق»، «بی‌کفایتی، حیف‌ومیل و تاراج هزینه‌های نظامی»، «اقتصاد سیاسی هزینه‌های نظامی آمریکا» و «حد و مرز نظامی‌گری آمریکا». کتاب همچنین می‌گوید اینکه عملیات نظامی برون‌مرزی آمریکا در سال‌های اخیر کمرشکن شده، به تبیین آن دسته نظریه‌های کلاسیک امپریالیسم صدمه زده است که توسعه‌طلبی‌ها و تازش‌های نظامی این کشور را به سبب نیل به اهداف اقتصادی می‌داند.

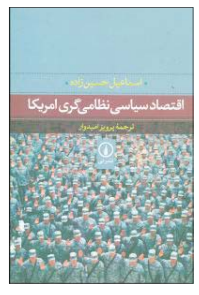

اقتصاد سیاسی نظامی‌گری آمریکا
اسماعیل حسین‌زاده
ترجمه پرویز امیدوار
نشر نی

به مناسبت سالگرد درگذشت عارف قزوینی

غم‌نامه ارواح تشنه

پیام حیدرقزوینی

محمدعلی سپانلو در آغاز کتاب «چهار شاعر آزادی» به نقل از مجاهدی پیر، از بازمانده‌های پیکارهای تبریز، نوشته که شعری از عارف با مطلع «پیام دوشم از پیر می‌فروش آمد/ بنوش باده که یک ملتی به هوش آمد» را رهبری قیام تکثیر کرده و در سنگرهای تبریز در اختیار مجاهدان ضداستبداد قرار می‌دادند تا بخوانند و روحیه پیدا کنند. عارف حدودا پانزده سال در اغلب رخدادهای سیاسی مهم فعالانه حضور داشت و در تقابل با مرتجعان ضدمشروطه، به‌عنوان صدای انقلابیون و شاعر رسمی مشروطیت درآمده بود. او در کمیته دفاع ملی و در مهاجرت دولت موقت به استانبول همراه بود. در تبلیغات اتحاد دولت‌های اسلامی به رهبری عثمانی شرکت کرد. در مبارزه علیه قرارداد ۱۹۱۹ و در کمک به قیام کلنل پسیان در خراسان و بعد در مبارزه تغییر رژیم نقشی مهم داشت. سپانلو در بررسی فعالیت‌های سیاسی عارف می‌گوید نکته مهم این است که او هرگاه دریافت فریب خورده یا اشتباه کرده است، با شهامت تغییر موضع داد و تا آخر عمر سازش‌ناپذیر باقی ماند. او معتقد است شناخت عارف، بیش از هر چیز، برای شناخت تاریخ روحی انقلاب مشروطه مفید است.

سپانلو دیوان عارف را آینه روح او می‌داند؛ بازتاب‌های جانی که عمل شعر را در زندگی یافته و شعرش گزارش روشن عمل او است: «یک وسیله. اما اینجا غمنامه اروح تشنه‌ای نهفته است، غمنامه روشنفکران یک انقلاب اجتماعی که عصرشان از دیدگاه ایدئولوژیک مجهز نیست، و آنان در پیشاپیش مردم به شناخت و ارزش‌گذاری مجدد معیارها و اندیشه‌ها اقدام می‌کنند. از این قرار زندگی عارف خود یک پدیده ملی است. روزگار عارف، روزگار شک دائمی در ارزش‌های کهن، انتخاب دائم معیارها و سرنگونی دائم معیارها بود، همه چیز می‌بایست از نو تعریف می‌شد و برای این تعریف حتی الفبایی در تاریخ کشور وجود نداشت؛ اما ملت از شاعرش توقع‌ها داشت، و شاعر همه خون و عصب خود را در یک شهود مرگ‌آور به کار می‌گماشت تا در فاصله‌ای کوتاه، فاصله یک عمر، که آن هم در مقایسه با دیگران کوتاه بود، در حد امکان معیارها را بیابد و تعریف‌ها را برای توده‌ها فراهم کند».

زندگی عارف با بیداری مردم و جنبش مشروطه پیوند خورده و او را می‌توان محبوب‌ترین شاعر عصر مشروطه دانست؛ در همان زمان مطبوعات و مردم او را با عنوان «شاعر ملی» می‌نامیدند. عارف چهره‌ای چندوجهی بود، اما شاید اهمیت اصلی او در تأثیری بود که بر موسیقی ایرانی گذاشت. خودش گفته بود وقتی من شروع به ساخت تصنیف‌های ملی و وطنی کردم، این تصور وجود داشت که باید برای گربه‌ها و فلان‌های دربار تصنیف ساخت. عارف تصنیف‌هایش را در پیوند با بیداری مردم و جنبش مشروطه ساخت و در زمان حیاتش بدل به چهره‌ای شناخته‌شده حتی نزد مردم عادی جامعه شد. وقتی مشروطه‌خواهان تهران را فتح کردند، عارف در تصنیفی نوشت: «یوسف از چَه به کنعان آمد/ دورِ مشروطه‌خواهان آمد» و وقتی مردم امیدشان را از دست دادند، در تصنیف دیگری گفت: «یوسفِ مشروطه ز چَه برکشیدیم/ آه که چون گرگ خود او را دریدیم». او روشنفکر زمانه‌اش و زبان موسیقایی مردم بود.

سپانلو درباره پیوند عارف با وضعیت تاریخی‌اش نوشته: «در او جوهری دیگر نیز وجود داشت، که گویی در انتظار کشف و استخراج‌شدن در فرصتی تاریخی سر می‌کرد. سرانجام این فرصت در پرتو بیداری تدریجی مردم و دستاورد بزرگ آن، یعنی جنبش ملی مشروطیت، فرارسید. عارف که خط و موسیقی و مقدمات فارسی و عربی را آموخته بود، به تهران آمد و با بالاگرفتن شعله‌های انقلاب، من پنهان او جلوه‌گری آغاز کرد. جوان بی‌آرمان و بی‌افق، که به سبک دورانش از هستی و مردم اطراف خود طلبکار بود -بی‌آنکه مسئولیتی بپذیرد- اما در ژرفنای روحش عاصی و بی‌قرار و جویای تازگی‌ها بود، ناگاه خود را با زمینه‌های جذاب یک انقلاب مردمی روبه‌رو دید».

شعرهای آغازین عارف که بیشتر شعرهایی شخصی است، تحت تأثیر فضای تاریخی و اجتماعی دوران به شعرهایی اجتماعی بدل شد. خودش درباره این تغییر در شعرش نوشته:

«... من نیز از ایام کودکی، تا هنگامی که عشق به وطن عزیز خود پیدا کردم، که هر عشقی جز این عشق (عشق نَبوَد عاقبت ننگی بود)، کمتر وقتی بوده است که بی‌عشق و محبت زیست کرده، بعد از عشق وطن هم اگر سرگرمی به جایی یا دل‌باختگی به هوایی داشته، بهانه‌ام این بوده است: مرا ز عشق وطن دل به این خوش است که گر/ ز عشق هرکه شوم کشته، زاده وطن است».

عارف را هنرمندی پاک‌باخته نامیده‌اند که جز به وطن و آزادی به چیز دیگری حتی اگر به سود خودش هم بوده، وفادار نبوده است. از این‌رو است که به اعتقاد سپانلو می‌توان او را «بهترین نماینده شورش انقلابی و بزرگ‌ترین مدافع معصومیت و حقانیت شهیدان و قهرمانان مشروطه دانست».

درباره عارف دو رویکرد کلی وجود دارد و می‌توان رد این دو رویکرد را حتی در زمان حیات خود او نیز دید. در حالی که عارف در زمان حیاتش با عنوان شاعر ملی شناخته می‌شد، ایرج‌میرزا در منظومه «عارفنامه» به نقد او پرداخته و او را تصنیف‌ساز نامیده است. ملک‌الشعرای بهار نیز عارف را «عوام» دانسته بود. او با عارف بر سر قضیه جمهوری‌خواهی اختلاف‌نظر سیاسی داشت.

عارف قزوینی اگرچه چهره‌ای معاصر و متعلق به عصر مشروطه است، بااین‌حال، شرح زندگی و نیز آثاری که از او به‌جا مانده گاه با تحریف و حذف و در مواردی با جعل آمیخته است. بخشی از این جعل و تحریف به دلایل عقیدتی و سیاسی رخ داده است. خود عارف هم این نگرانی را داشته است که پس از مرگش به اشتباه درباره او و کارهایی که کرده قضاوت کنند. این ترس عارف شاید ریشه در بدبیاری‌هایش در طول زندگی‌اش داشته و او فکر می‌کرده که پس از مرگش نیز این بدبیاری‌ها رهایش نخواهند کرد. او اگرچه هنرمندی بود که در دوران خودش کاملا شناخته‌شده بود، اما هیچ‌گاه زندگی آرام و آسوده‌ای نداشت و می‌توان گفت منزوی و مردم‌گریز هم بود.

در تاریخ مبارزات آزادی‌خواهانه ایران، شعر عارف جایگاهی ماندگار دارد. او در دورانش شاعر آرزوهای ملی بود و رابط شعله‌هایی که دوراندور در تاریکی‌های سرزمینش شعله کشیده‌اند و آنها را در شبکه بزرگ کهکشانی به هم پیوند می‌دهد.

در پی میلان کوندرا

شرق: میلان کوندرا یکی از برجسته‌ترین رمان‌نویسان دهه‌های اخیر بود که به‌جز نوشتن داستان، در زمینه نقد ادبی و نظریه رمان هم آثاری منتشر کرده بود. کوندرا در ۱۹۲۹ در جمهوری چک متولد شد اما سال‌ها در فرانسه زندگی کرد و خود را نویسنده‌ای فرانسوی می‌دانست. در کارنامه کوندرا چند رمان شاخص دیده می‌شود و نام او بارها به‌عنوان نامزد جایزه نوبل ادبیات مطرح شد. او در سال ۲۰۲۳ درگذشت تا ادبیات جهانی یکی از مهم‌ترین نویسندگان دهه‌های اخیرش را از دست بدهد.

کوندرا در ایران هم نویسنده شناخته‌شده و محبوبی بود و از سال‌ها پیش آثاری از او به فارسی برگردانده شده بود و از برخی کتاب‌هایش بیش از یک ترجمه به فارسی موجود است. اخیرا کتابی با عنوان «در جست‌جوی میلان کوندرا» نوشته آریان شمن با ترجمه ابوالفضل اللّه‌دادی در نشر افق منتشر شده که در مرز میان تحقیق روزنامه‌نگاری و بیوگرافی نوشته شده است. در این کتاب زندگی میلان کوندرا مرحله به مرحله دنبال شده و نشان داده شده که چگونه یکی از مهم‌ترین رمان‌نویسان معاصر جهان در پاریس ساکن شد و نزدیک به چهار دهه در آنجا در سکوت به نوشتن پرداخت.

در بخشی از کتاب درباره شیوه نوشتن و کارکردن کوندرا آمده: «کوندرا نویسنده‌ای دوره‌گرد است. او می‌تواند در هر حالتی کار کند؛ سرپا، نشسته، در یک باغ یا روی یک میز، در خانه خودش یا دیگران، با یک لیوان نوشیدنی مشهور زاگرب در دست. تنها بلهوسی او جزیره‌ها هستند. تا آنجا که من فهمیده‌ام، ظاهرا زمانی این زن و شوهر به این فکر افتاده بودند که به ایسلند کوچ کنند تا زندگی ناشناس‌تری در پیش بگیرند -این روزها کوندرا معتقد است که سروکله شاگردان دیگر بیش از حد آنجا پیدا می‌شود».

شمن در کتاب «در جست‌وجوی کوندرا»، آن‌طور که از عنوان اثرش هم برمی‌آید، کوندرا را نویسنده‌ای غایب می‌داند و می‌گوید او نزدیک به چهار دهه با امتناع از حضور در هرگونه برنامه تلویزیونی توانسته بود خود را از واقعیت محو کند: «کم که باشی، نورافکن‌ها تو را نشانه می‌روند، اما حضور همیشگی از ارزشت می‌کاهد». کوندرا با خودداری پیوسته‌اش از هرگونه حضور عمومی، به نویسنده‌ای شبح‌گون بدل شده بود. آریان شمن، در جست‌وجوی ردپای او، سفری از شرق به غرب، از پراگ تا رِن را آغاز می‌کند؛ در زمان به عقب بازمی‌گردد، با ناشران و فَیلم‌سازان نامدار، آهنگ‌سازان و پیانیست‌های به‌قتل‌رسیده، مخالفان سیاسیِ کهنسال و جاسوسانِ توبه‌کار دیدار می‌کند، و در این میان شعر آپولینر را می‌شنود، همیشه در پی میلان کوندرا. او زندگی را در اثر و اثر را در زندگیِ رمان‌نویسی می‌خواند که میان دو میهن از هم گسیخته بود.

«در جست‌وجوی میلان کوندرا» اثری جست‌وجوگرانه، نیمه‌روایی و ژورنالیستی است که در سال ۲۰۲۳ منتشر شد. این کتاب نوعی پژوهش-روایت درباره زندگی میلان کوندرا است؛ نویسنده‌ای که در سال‌هایی طولانی از حیات انزوا را انتخاب کرد، به تماس‌های تلفنی پاسخ نداد، مصاحبه نکرد و از گفت‌وگو امتناع می‌ورزید. به این ترتیب میلان کوندرا برای خوانندگان به شبح تبدیل شده بود. از خانه بیرون می‌رفت، اما همه بی‌صدا و بی‌جرئت از کنارش می‌گذشتند، درست مثل بکت، چند دهه قبل‌تر. میلان کوندرا، سی‌وهفت سال از دیده‌ها پنهان شد و همین ارزشش را بالاتر برد. شمن می‌گوید که او با کتاب‌هایش سخن می‌گفت و در کتاب‌هایش زنده خواهد ماند. او هفده رمان نوشت و آثارش به بیش از پنجاه زبان در جهان ترجمه شدند. هر قدر آثارش سروصدا در جهانِ ادبیات به پا کردند، نویسنده بیشتر در سکوت خود فرورفت. او دست جلوی لنز دوربین‌ها گرفت و تصویری ماندگار از خود ساخت؛ او در برابر شهوت شهرت و تشنگی مخاطب برای بیشتر دانستن قیام کرد. میلان کوندرا در غیبتش هم درس زندگی داد.

در این کتاب آریان شمن در قامت یک مأمور مخفی قدم به سرزمین سکوت میلان کوندرا گذاشته است گرچه هرگز با او هم‌کلام نشد. این فقط وِرا، همسر کوندرا، بود که به پرسش‌های شمن پاسخ‌های موجز و مختصر داد. آریان شمن در این کتاب کوچک و شگفت‌انگیزش برای یافتن سرنخی از میلان کوندرا قدم به هزارتویی می‌گذارد که او را به جمهوری چک، سرزمین مادری کوندرا، می‌کشاند. جالب اینکه کوندرا از زمان تبعید خودخواسته به فرانسه، به اصرار به زبان فرانسوی می‌نوشت. بسیاری از منتقدان ادبی قرن بیستم کوندرا را باعث جان‌گرفتن دوباره رمان فرانسوی می‌دانند؛ این مرد چکِ ساکت پلی از سرزمین و زبان مادری خود به فرانسه و فرانسوی و پس از آن به جهان زد.

آریان شمن متولد ۱۹۶۲، روزنامه‌نگار و جستارنویس معاصر فرانسوی است که در رشته ادبیات کلاسیک تحصیل کرده و فارغ‌التحصیل مؤسسه مطالعات سیاسی پاریس است. او در آغاز به‌عنوان روزنامه‌نگار در بخش‌های جامعه و سیاست روزنامه «لوموند» مشغول به کار شد و پس از مدتی به‌عنوان خبرنگار ارشد به فعالیتش ادامه داد. شمن در طول سال‌های فعالیتش جوایزی نظیر ماری کلر، اوت دور و جایزه ادبی اوره گکییر را به دست آورده است. از آثار دیگر او می‌توان به «بچه‌ها را بیدار نکن: روایتی از آریان شمن» و «رئوو؛ دیوانگی فرانسوی» اشاره کرد.

در بخشی دیگر از این کتاب می‌خوانیم: «وسوسه محوشدن در سال ۱۹۸۴، پس از موفقیت سبکی تحمل‌ناپذیر هستی، به جانش افتاد. او آن سال دعوت برنار پیوو را پذیرفت و به استودیوی برنامه آپستروف رفت، اما دیری نپایید که درست مثل فیلیپ راث، دست‌هایش را جلوی صورتش گرفت تا لنز دوربین را دور نگه دارد، و تصویر این حرکت برای همیشه ثبت شد. من در جمعه‌شبی در ماه ژانویه چشم‌های آبی و حرف‌های سرد او را از صفحه تلویزیون کشف کردم. به نظرم خویشتن‌داری کوندرا، رفتار کم‌وبیش ماشین‌وارش، کم‌رویی‌اش و میلش به سکوت در مقایسه با هیاهو و نورافکن‌های آن روزگار آرامش‌بخش بود. او از حریم خصوصی ارزشی برتر می‌سازد و من این باورش را دوست دارم. او در تأملات عاشقانه بی‌نظیر است. پس از بخش آن برنامه، رسانه‌ها برای گفت‌وگو با او هجوم بردند. این شد که در حضور کریستیان سالمون، دوست جستارنویستش که برای پاریس‌ریویو با او مصاحبه می‌کرد، ابراز نگرانی کرد: من بیش از حد در مورد خودم حرف می‌زنم. همه چیز برای ادبیات و از طریق ادبیات است. از آن پس، کوندرا در سکوت فرو رفت».

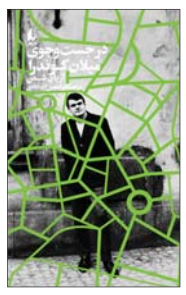

در جست‌وجوی میلان کوندرا
آریان شمن
ترجمه ابوالفضل اللّه‌دادی
نشر افق

عطف

اختلاف‌نظر تکامل‌دانان

شرق: تاریخ علم پر است از اختلاف‌نظر میان دانشمندان مهم، و این اختلاف‌ها گاه زمینه‌ساز پیشرفت‌های بزرگ دانش بوده‌اند. کتاب «داوکینز در برابر گولد»، اثر کیم استرلنی، بررسی دقیق یکی از مهم‌ترین اختلاف‌نظرهای نظری در زیست‌شناسی تکاملی است؛ اختلافی که فقط دعوای دو دانشمند نیست، بلکه به دو شیوه متفاوت نگاه‌کردن به تکامل برمی‌گردد. استرلنی بحث را با زبانی روشن و منظم پیش می‌برد و کمک می‌کند خواننده بفهمد چرا این مناقشه تا این حد تأثیرگذار بوده و هنوز هم در فهم ما از نظریه داروین نقش دارد. ریچارد داوکینز و استیون جی گولد نگاه متفاوتی به تکامل دارند و هم خودشان و هم متحدان‌شان درگیر مشاجره‌ای علنی و جدلی شدند. گولد در سال ۲۰۰۲ و اندکی پس از انتشار اثر عظیمش یعنی «ساختار نظریه تکامل» درگذشت. در آغاز شاید اختلاف میان این دو عجیب به نظر برسد، چون آنها در بیشتر موضوعات با هم توافق دارند. هر دو معتقدند که کل حیات، و ازجمله حیات انسانی، در طول چهار میلیارد سال گذشته از یک یا چند نیای نخستین تکامل یافته، و اینکه آن موجودات زنده نخستین در مهم‌ترین ویژگی‌های‌شان احتمالا شبیه باکتری‌های کنونی بوده‌اند. همچنین هر دو موافق‌اند که این فرایند کاملا طبیعی بوده و تصادف در تعیین عوامل اصلی عرصه حیات نقشی سرنوشت‌ساز داشته است.

در این کتاب، دیدگاه ریچارد داوکینز بر انتخاب طبیعی در سطح ژن و تأکید بر سازگاری‌های تدریجی در برابر نگاه استیون جی گولد قرار می‌گیرد که بر نقش تاریخ، تصادف، محدودیت‌های زیستی و گسست‌ها در مسیر تکامل تأکید می‌کند. استرلنی این تقابل را ساده نمی‌کند و نشان می‌دهد هر دو رویکرد بخشی از واقعیت را توضیح می‌دهند. اختلاف اصلی نه بر سر اصل تکامل، بلکه بر سر این است که چه چیزی واقعا توضیح‌دهندهٔ تغییرات زیستی است. در نهایت، کتاب نه به دنبال اعلام برنده است و نه دفاع از یک موضع خاص. «داوکینز در برابر گولد» خواننده را به دیدن پیچیدگی‌های تکامل دعوت می‌کند و نشان می‌دهد پیشرفت علمی اغلب از دل همین اختلاف‌نظرها شکل می‌گیرد. لحن متعادل، توضیح شفاف مفاهیم و پرهیز از جدل‌های شعاری باعث شده این کتاب هم خوش‌خوان باشد و هم برای فهم عمیق‌تر نظریهٔ تکامل ارزشمند بماند.

این کتاب از چهار فصل با این عناوین تشکیل شده است. «آغاز نبرد»، «دنیای داوکینز»، «دیدگاه هاروارد» و نتیجه بازی. در بخشی از توضیحات اثر می‌خوانیم: «علمی که در آن اختلاف‌نظری نباشد، مرده است. هرچه بحث‌های جاری در یک رشته علمی داغ‌تر باشد، آن رشته سرزنده‌تر و پویاتر است. اختلاف‌نظر یعنی هنوز جبهه‌های بسیاری هست که می‌توان گشود و عرصه‌های بسیاری هست که می‌توان در آن انقلاب کرد. دراین‌میان بحث‌های تکاملی نشان داده‌اند که چنگ و دندان خون‌آلود منحصر به طبیعت نیست، بلکه در میان طبیعت‌شناسان نیز کاربرد بسیاری دارد. در چند دهه اخیر هیچ بحثی در علوم زیستی داغ‌تر و جنجالی‌تر از اختلاف‌نظر میان داوکینز و گولد بر سر طرز کار تکامل نبوده است. در این نبرد اندیشمندان بسیاری به دو جبهه می‌پیوندند و دامنه بحثی را گسترده‌تر می‌کنند که در نهایت از علم فراتر می‌رود و به اخلاق و معنای زندگی انسان کشیده می‌شود. وقتی غول‌های فکری در رشته‌ای مانند زیست‌شناسی تکاملی با هم درگیر می‌شوند، هیچ جا بهتر از صندلی تماشاچی نیست. اما حضور در این نبرد حتی در نقش تماشاچی هم راهنمایی کاربلد می‌خواهد که پیچ‌وخم‌ها را بشناسد و گره‌ها را بگشاید؛ کاری که فیلسوف زیست‌شناسی کیم استرلنی به‌خوبی از پس آن برآمده است».

داوکینز در برابر گولد
کیم استرلنی
ترجمه کاوه فیض‌اللهی
نشر نو